

نکته‌هایی درباره تلمیحات «شاهنامه‌ای» خاقانی

سجاد آیدانلو*

چکیده

خاقانی از نظر پشوانه‌های فرهنگی از برجستگان تاریخ شعر پارسی است، براین اساس و به سبب اهمیت شاهنامه فردوسی در غنای فرهنگی - ادبی متون پس از خود و نیز چند دلیل و انگیزه دیگر، آثار خاقانی از تلمیحات متنوع شاهنامه‌ای آکنده است. در این میان، اشاراتی وجود دارد که آنها را می‌توان «ظرایف و نوادر تلمیحات» نامید و در دو دسته قابل بررسی است: نخست تلمیحاتی که مأخذ داستانی آنها معلوم است و دیگر، اشاره‌هایی که امروز منبعشان شناخته نیست و اصطلاحاً «تلمیحات سرگردان» است. خاقانی از تلمیحات شاهنامه‌ای به منظورهایی چون: تبیین مسائل حکمی، تصویر پردازی، ساختن کنایه و تمثیل، وصف حال خویشتن و گاه خودستایی، توصیف در غزلیات زمینی و سرانجام ستایش ممدوح استفاده می‌کند. در مدایح وی بسامد تشبیه ممدوح به شخصیت‌های شاهنامه‌ای بسیار بیشتر از ترجیح بر آنهاست که احتمالاً نفوذ و چیرگی فرهنگ ایرانی در محیط عمومی زندگی وی یعنی شهر شروان و ایرانگرایی و تمایلات شاهنامه‌ای ممدوحان شاعر و دربارشان در این برخورد معتدل و احترام آمیز با کسان و عناصر شاهنامه‌ای موثر بوده است. بیشترین نمود تلمیحات شاهنامه‌ای در آثار خاقانی به ترتیب در دیوان، منشآت و مثنوی تحفه العراقین است.

کلید واژه: آثار خاقانی، تلمیحات شاهنامه‌ای، نوادر تلمیحات، تلمیحات سرگردان، شروان، شروانشاهان.

پذیرش مقاله: ۸۳/۶/۳۰

دریافت مقاله: ۸۳/۵/۲۵

* - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

مقدمه

اگر طبق نموداری که دکتر شفیعی کدکنی برای ارزیابی شاعران ترسیم کرده‌اند^۱ به بررسی سخنسرایان برجسته تاریخ ادبیات ایران بپردازیم، بی‌گمان خاقانی در یکی از جهات چهارگانه این نمودار، یعنی «پشتوانه فرهنگی» جزو صدرنشینان خواهد بود و چون در فرهنگ و ادب ایران، شاهنامه فردوسی یکی از اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین منابع این زمینه به شمار می‌آید، انتظار می‌رود که در غنای پشتوانه‌های فرهنگی شاعر شروان نیز سهم بسزایی داشته باشد. خاقانی با فردوسی و شاهنامه بخوبی آشنا بوده است؛ چنانکه درنامه‌ای به جلال‌الدین شروانشاه برای بیان ارزش دیوان اشعار خویش از عنوان شاهنامه استفاده کرده است: «دیوان بنده را که از لوازم مدحت و جوامع محمدمت جهاننداری به عقود جواز و عنقود ثریا مکوکب و موشح است، شاهنامه ملک الانام خوانند» (خاقانی، ۱۳۶۲: ص ۷۶۳) و در قطعه‌ای که در مقدمه شاهنامه بایسنغری، هفت اقلیم امین احمد رازی و مجمل فصیحی به نام او آمده، فردوسی را ستوده است:

شمع جمع هوشمندان است در دیجور غم نکته‌ای کز خاطر فردوسی طوسی بود
زادگان طبع پاکش جملگی حورا و شند زاده حوراوش بود چون مرد، فردوسی بود
(نوریان، ۱۳۷۱: ص ۱۵۱)

این قطعه در دیوان خاقانی (سه چاپ: مرحوم عبدالرسولی، دکتر سجادی، دکتر کزازی و نسخه مورخ ۷۶۳) نیامده است اما دکتر ریاحی به استناد قراینی احتمال داده‌اند که: «شاید بتوان آن را از خاقانی دانست» (ریاحی، ۱۳۸۲: ص ۲۰۷). به هر حال نفوذ و تأثیر گسترده شاهنامه در متون پس از خود، آشنایی خاقانی با حماسه ملی ایران و وسعت معلومات وی، دیوان این سخنسرای توانا را از تلمیحات شاهنامه‌ای^۲ سرشار کرده و این نکته ای است که محققان بارها بدان اشاره کرده‌اند (سجادی، ۱۳۷۸: ص ۲۱، کزازی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۳؛ مرتضوی، ۱۳۷۲: ص ۷۴). خاقانی از شاعران سبک ارانی است^۳ که یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های آن، بازتاب معلومات گویندگان بویژه تلمیحات گوناگون اعم از ایرانی و غیرایرانی (سامی، ترسایی و...) در شعر

است (عباس پور، ۱۳۸۲: ص ۱۹). از این روی می توان تنوع و گستره تلمیحات شاهنامه‌ای او را با این ویژگی سبکی نیز مرتبط دانست؛ همان گونه که نقش محیط در دو معنای عام (یعنی وضعیت عمومی محل زندگی خاقانی) و خاص (به معنای دربار، شخصیت و نگرش فکری - فرهنگی ممدوحان شاعر) را نباید در این باره نادیده گرفت و به این نکته مهم در ادامه مقاله خواهیم پرداخت. مجموع این علل و نیز شواهد موجود در آثار خاقانی باعث شده است که چند تن از پژوهشگران به بررسی تأثیرات شاهنامه بر خاقانی بپردازند که هر یک به جای خویش سودمند و مغتنم است^۴ اما آنچه در این یادداشت خواهد آمد بر پایه همه آثار خاقانی - و نه صرفاً دیوان - و نکته‌هایی است که در کارهای پیشین یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و یا بسیار کوتاه و گذرا بدانها اشاره شده است. پیش از پرداختن به این نکات، باید توضیح داد که منظور از مجموع آثار خاقانی در این گفتار، دیوان اشعار، مثنوی تحفه العراقین و منشآت خاقانی است و مثنوی «ختم الغرائب» که در بعضی از منابع جزو آثار شاعر (هر چند منسوب) ذکر شده است (برای نمونه خاقانی، ۱۳۷۸: ص پنجاه و نه (مقدمه)؛ کزازی، ۱۳۶۸: ص ۲۴۸، کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ص ۲۸۲؛ شریفی، ۱۳۸۲: ص ۲۳۴) و شادروان دکتر سجادی هم آن را تصحیح و در فرهنگ ایران زمین (ج ۱۳، ۱۳۴۴: ص ۱۵۵-۱۸۷) چاپ کرده‌اند، به دلیل مستندات سبکی و نسخه شناختی یکی از خاقانی پژوهان در رد قاطعانه انتساب آن به خاقانی (علیزاده، ۱۳۷۸: ص نه و سیزده؛ افشار، ۱۳۷۸: ص ۱۰ و ۱۱)، در این گروه نمی گنجد و طبعاً بررسی نشده است.

در میان انواع تلمیحات خاقانی، گاه اشاراتی دیده می‌شود که در ادب پارسی بسیار کم کاربرد است و یا حتی به کار نرفته است. برای نمونه توجه به داستان تاریخی بابک خرم‌دین و خلیفه عباسی در بیت زیر از این موارد است:

بابک از تیغ و خلیفه از سنان در کارزار جوش جیش از اردشیر بابکان انگیخته

(ص ۳۹۷)^۵

این گونه از اشارات را اصطلاحاً می‌توان «ظرایف و نوادر تلمیحات» نامید^۶ که در توجهات حماسی - اساطیری خاقانی هم وجود دارد و در دو بخش قابل بررسی است: نخست تلمیحاتی که در عین ظرافت و باریکی، مأخذ داستانی آنها معلوم است، مانند این شواهد:

یا لعاب ازدهای حمیری بر درفش کاویان خواهم فشاند

(ص ۱۴۲)

منظور از «اژدهای حمیری» ضحاک ماردوش است و استعاره اژدها برای وی - که در شاهنامه نیز آمده - بنوعی ناظر بر ماهیت اژدهافش این شخصیت در اسطوره است. در شاهنامه پدر وی، مرداس، بدون اشاره دقیق به نام کشور، به طور کلی از دشت سواران نیزه گزار (سرزمین تازیان) دانسته شده است (خالقی ۷۵/۴۵/۱) اما در منابعی چون تاریخ طبری، غر اخبار ثعالبی، مروج الذهب مسعودی، التنبیه و الاشراف و فارس نامه ابن بلخی (صدیقیان، ۱۳۷۵: ص ۱۳۰)، روایتهای مربوط به یمنی (حمیری) بودن ضحاک نقل شده و احتمالاً خاقانی به یکی از این اقوال نظر داشته است:

اوست فریدون ظفر بل که دماوند حلم
عالم ضحاک فعل، بسته چاهش سزد
(ص ۵۲۰)

در شاهنامه، فریدون، ضحاک را در بن غاری در دماوند به بند می‌کشد (فردوسی، ۱۳۶۸: ۴۷۹/۸۴) ولی در غرراخبار، زین الاخبار گردیزی و مجمل التواریخ و القصص، محل زندانی شدن او چاهی در این کوه دانسته شده (ثعالبی، ۱۳۷۲: ص ۵۶؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ص ۳۷؛ مجمل التواریخ، ص ۴۱ و ۱۶۲) و اشاره خاقانی بر پایه این روایت است:

خاصه سیمرخ کیست جز پدر روستم
قاتل ضحاک کیست جز پسر آبتین
(ص ۳۳۵)

در شاهنامه، فریدون، ضحاک را زندانی می‌کند و به دستور سروش از کشتن او باز می‌ماند (فردوسی، ۱۳۶۸، ۴۴۵/۸۲). در متون پهلوی نیز کشنده ضحاک که در آخرالزمان، بند می‌گسلد و زیانکاری می‌کند، گرشاسپ است نه فریدون (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ص ۱۴۲؛ مینوی خرد، ص ۹۳؛ پور داوود، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۱۹۱). اما در اشاره ای از یشتهای اوستا (زامیادیش، کرده ۱۵، بند ۹۲؛ پور داوود، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۳۵۰؛ دوستخواه، ۱۳۷۷: ص ۵۰۲) و برخی از منابع مانند تاریخ طبری، ترجمه تفسیر طبری، غر اخبار، مختصر البلدان و الکامل ابن اثیر از کشته شدن ضحاک به دست فریدون سخن رفته است (برای این روایتهای صدیقیان، ۱۳۷۵: ص ۱۷۵ و ۱۷۶) و تلمیح خاقانی بر این اساس قابل توضیح است:

سهم تو قطران کند نطفه سرخاب و زال
تیغ تو زیق کند زهره گرشاسب و شم
(ص ۲۶۴)

گرشاسب، پهلوان نامدار اساطیر هند و ایرانی است^۷ که در سلسله نسب وی که در گرشاسب نامه اسدی توسی ذکر شده نام پدر بزرگش (شم) است^۸. از این روی شاید خاقانی

در همراه آوردن این دو نام (گرشاسپ و شم) به منظومه اسدی توسی یا مجمل التواریخ (ص ۲۵) - که احتمالاً خود تبار شناسی گرشاسپ را از گرشاسپ نامه باز آورده - توجه داشته است چون تا جایی که نگارنده جستجو کرده در منابع دیگر، عنوان (شم) در نیاکان گرشاسپ دیده نمی‌شود:

رستم ثانی که در طبیعتش اول
دانش زال و دهای سام برآمد (ص ۱۴۵)

به احتمال بسیار، اسناد دها و دانش به سام و زال، هر دو بر گرفته از شاهنامه است. سیمرغ در وصف آینده رستم پیش از تولد، او را در خرد به سام همانند می‌کند و این نشان می‌دهد که سام در جهان شاهنامه مشهور به خردمندی است: «به جای خرد سام سنگی بود.» زال نیز به تعبیر یکی از پژوهشگران، «خرد مجسم حماسه» است (مختاری، ۱۳۶۹، ص: ۲۰۳، ۲۰۹ و ۲۳۴-۲۴۰) و نمونه هایی از دانش و خرد وی در شاهنامه دیده می‌شود؛ مانند پاسخ گویی به پرسشهای موبدان، مشورت خواهی از او در کارهای کشوری و نصیحت شهریاران. فردوسی در آغاز کار زال می‌گوید: چنان گشت زال از بس آموختن / که گفتی ستاره است از افروختن (فردوسی، ۱۳۶۸: ۲۶۲/۱۸۱).

یک دو روز این سگ دلان انگیخته در شیرلان شورشی کارژنگ در مازندران انگیخته (ص ۳۹۸).

«شورش ارژنگ دیو در مازندران» احتمالاً اشاره دارد به شور و غوغایی که ارژنگ و دیوان دیگر، شب هنگام در دروازه مازندران برانگیخته بودند و رستم در خان پنجم خویش، بامداد همه آنها را بر هم می‌زند؛ هم چنانکه در بیت خاقانی نیز آشوب دشمنان زودگذر دانسته شده است. روایت شاهنامه از بانگ و فریاد ارژنگ و یارانش چنین است:

چو یک نیمه بگذشت از تیره شب
خروش آمد از دشت و بانگ جلب
... در شهر مازندران است گفت
که از شب دو بهره نیارند خفت
... بدان جایگه باشد ارژنگ دیو
که هزمان برآید خروش و غریو

(فردوسی، ۱۳۶۹، ۳۷ و ۳۸)

آتش تیغش چو تافت پنبه شود بو قییس
باد تهمتن چو خاست پشه شود پیلسم

(ص ۲۶۲)

مصراع دوم دقیقاً از نبرد رستم و پیلسم و کشته شدن پهلوان تورانی به کین سیاوخش در شاهنامه استفاده شده است (فردوسی، ۱۳۶۹: ۳۹۴، ۳۹۸).

چو زال، پیر زاده به طفلی و عاقبت در حلق دیو خام چو رستم فکنده خام
(ص ۳۰۰)

اگر تشبیه مصرع دوم، صرفاً تصویری کلی نباشد و به داستان خاصی از پهلوانیهای رستم اشاره داشته باشد، می‌توان گفت که به آن بخش از نبرد رستم و اکوان دیو در شاهنامه نظر دارد که تهمتین:

ز فتراک بگشاد جنگی کمند بیفگند و آمد میانش به بند
(فردوسی، ۱۳۷۱، ۱۲۹/۲۹۶)

در رزم یازده رخ با دهر ده دله تا نه سپهر و هشت جنان هفت خوان (خان) اوست
(ص ۷۴)

«یازده رخ» نام نبردی است میان پهلوانان ایران و توران به سپهداری گودرز و پیران که با پیروزی ایرانیان پایان می‌یابد. عنوان این داستان / نبرد در دست نویسه‌های شاهنامه به دو صورت یازده و دوازده رخ آمده است. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ص ۵۸، ۵۳۰؛ فردوسی، ۱۳۷۳: ص ۳) طبق چاپهای موجود از دیوان و نسخه (۷۶۳ ه. ق) خاقانی این نام را به صورت یازده رخ به کار برده است:^۹

چون زال بسته قفصم نوحه زان کنم تا رحمتی به خاطر بهمن در آورم
(ص ۲۴۰)

بهمن، پسر اسفندیار، در پی آشوب و نبردی که به خونخواهی پدرش در سیستان بر پا می‌کند. زال رامی‌گیرد و در قفسی زندانی می‌کند. این روایت به ترتیب در بهمن نامه ایرانشاه (ایران شان) بن ابی‌الخیر^{۱۰} و مجمل‌التواریخ (ص ۵۳) آمده و احتمالاً از یکی از این دو منبع در شعر خاقانی راه یافته است:

در فلان تاریخ دیدم کز جهان چون فروشد بهمن، اسکندر براد
(ص ۸۵۹)

ظاهراً استعمال فعل «فروشد» برای مرگ بهمن، اشاره دارد به داستان بلعیده شدن او توسط اژدها. در مجمل‌التواریخ (ص ۵۴) آمده است: «پس به دیر گجین میان ری و اصفهان بهمن را اژدها بیو بارید.» در بهمن نامه نیز این اتفاق در دیر کجین و در برابر دیدگان آذر برزین، فرزند فرامرز، روی می‌دهد:

ز اسب اندر افتاد خاور خدای فروبردش آن اژدها هر دو پای

(ص ۶۰۰/۱۰۳۸۰)

فروخوردش آن ازدهای دمان زمانه سرآمد بر او پر زیان

(ص ۶۰۱/۱۰۴۰۶)

این داستان از تلمیحات نادر ادب پارسی است و در شعر معدودی از شاعران بسان نظامی^{۱۱} - که هم ناحیه با خاقانی و مانند او با میراث حماسی ایران بخوبی آشنا بوده است - قآنی، صحبت لاری و اشراق اصفهانی از سخنسرایان عصر ناصرالدین شاه، دیده می‌شود (شمیسا، ۱۳۷۸: ص ۵۴).

قیدافه خوانده ام که زنی بود پادشاه اسکندر آمدش به رسولی سخن گزار

(ص ۱۷۷)

در شاهنامه، قیدافه، زن پادشاه اندلس است که اسکندر به هیأت قاصدان نزد او می‌رود (فردوسی، ۱۳۷۴/۷/۵۰-۵۴) سالها پیش از خاقانی، قطران نیز در آذربایجان به این روایت شاهنامه توجه کرده است:^{۱۲}

بهرام وار اگر به من آرند دوکدان غارت چرا به تیغ و به جوشن درآورم

(ص ۲۴۲)

بهرام نه‌ام که طیره گردم چون مقنع و دوکدان ببینم

(ص ۲۶۷)

به روایت فردوسی، هرمزد به منظور تحقیر و تنبیه بهرام چوبین، ابزارهای زنانه‌ای چون: دوکدان، مقناع، شلوار زرد و پیراهن لاجورد نزد او می‌فرستد (فردوسی، ۱۳۷۴/۸/۳۹۷-۱۳۶۸-۱۳۷۱). تلمیح خاقانی در دو بیت یاد شده مربوط به این بخش از داستان است.

افزون بر موارد مذکور، این نمونه‌ها نیز از ظرایف تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی که در پژوهشهای پیشین نیامده یا به کوتاهی اشاره شده، قابل ذکر است: نخستین پادشاه بودن گیومرت (ص ۴۸۶) گاو برمایه (ص ۶۱۹) مهارت زال در تیراندازی (ص ۳۹۱) فر سیاوش (ص ۶۱۸) اشاره احتمالی به رویدن گیاهی به نام خون سیاوشان از خون سیاوش که در برخی دست‌نویسهای شاهنامه آمده است (ص ۴۴۳) شیبخون زدن پیران بر سپاه ایران (ص ۲۹۵ و ۴۹۶) نشستن گشتاسپ به جای لهراسپ بر تخت پادشاهی (ص ۱۴۵) درایت جاماسپ (ص ۴۱۰) کتابون و همای (ص ۲۷۴) یاری جستن زال و رستم از سیمرخ علیه اسفندیار (ص ۲۷۸)^{۱۳}

اسکندر و دیدار با برهمن (ص ۲۰۰ و ۴۴۱) بهرام گور و براهام جهود و لنبک سقا (ص ۱۴۰ و ۴۳۸) و خودکشی شیرین با زهر (ص ۹۳۰).^{۱۴}

پرمایگی پشتوانه فرهنگی خاقانی باعث شده که در آثار وی، گاه تلمیحاتی به کار رود که اگر صرفاً جنبه خیال پردازی شاعرانه و استناد کلی بر نام یک شخصیت و داستان - بدون توجه دقیق به جزئیات داستانی - نداشته باشد، امروز مأخذ آنها برای ما نامعلوم است؛ برای نمونه در این بیت:

گر ز یک انگشتی خاصه جمشید دیو چهارم به پیشان به طواف است

(ص ۸۶)

دقیقاً و بدون دست یازی به حدس و احتمال، مشخص نیست که «دیو چهارم» و ارتباط آن با انگشتی جمشید / سلیمان (ع) بر چه روایتی مبتنی است.^{۱۵} این گونه از اشارات را می‌توان «تلمیحات سرگردان»^{۱۶} دانست که در تلمیحات شاهنامه‌ای آثار خاقانی هم وجود دارد (نوع دوم از ظرایف تلمیحات شاهنامه‌ای) و در اینجا نمونه‌هایی که به نظر نگارنده رسیده و در حد جستجوی وی، مأخذ داستانی آنها ناشناخته تشخیص داده شده است، ارائه می‌شود تا شاید با بررسیهای بیشتر محققان و صاحب نظران، منبع آنها یافته شود و یا اگر از دید نگارنده به دور مانده است، آشکار شود.

شیرخواران را به مغز و شیرمردان را به جان طعمه مار و شکار گرگ حمیر ساختند

(ص ۱۱۴)

منظور از «مار حمیر» به قرینه «ازدهای حمیری» در بیت دیگری از خاقانی، ضحاک یا ماران دوش اوست اما انتساب خوردن مغز سر کودکان شیرخوار به مارهای او، در هیچ یک از منابع رسمی مربوط به روایات شهریاری ضحاک و حتی داستانهای نقلی و مردم ساخته شاهنامه دیده نمی‌شود^{۱۷} و دانسته نیست که خاقانی به چه داستان یا منبعی توجه کرده است:

کاوه ام پتک زنم بر سر دیو در دکان کوره و سندان چه کنم

(ص ۲۵۳)

کاوه که داند زدن بر سر ضحاک پتک کی شودش پای بند کوره و سندان و دم

(ص ۲۶۳)

در شاهنامه و دیگر منابع رسمی پارسی و عربی، کوبنده ضحاک با گرز یا کشنده او فریدون است و کاوه در این باره نقشی ندارد. تنها در بعضی روایات مردمی از داستانهای شاهنامه

است که کاوه به جای فریدون، دستگیر کننده و کشنده ضحاک معرفی می‌شود (برای این داستانها انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲: ص ۳۰۵ و ۳۱۳، ج ۳، ص ۲۷). اینکه آیا این روایت بر اساس منبع / منابع مکتوب بوده و سینه به سینه نقل شده یا برساخته ذهن مردم است و نیز سابقه داستانی آن چند سال است، به هیچ روی معلوم نیست و لذا اشاره خاقانی را - باز تأکید می‌شود اگر از مقوله تصویر سازی (مثلاً مراعات النظیر حماسی) نباشد - فعلاً باید از تلمیحات سرگردان شمرد:

دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من
(ص ۳۲۱)

جام را گنج فریدون خون بهاست چون درفش کاویان بر کرد صبح
(ص ۴۹۰)

اسناد گنج ویژه به فریدون در قالب ترکیب «گنج فریدون» احتمالاً برپایه شکوه و اقتدار این پادشاه در تاریخ حماسی - اساطیری ایران است و برخلاف گنجهای مخصوص جمشید و خسرو پرویز که درباره آنها داستانهایی در شاهنامه آمده است (فردوسی، ۱۳۷۴ / ۷ / ۳۳۵-۳۳۹؛ همان، ۹ / ۲۳۶ / ۳۷۹۰-۳۷۹۸)، یا مبتنی بر روایت خاصی نبوده و یا اینکه طبق مآخذ موجود به دست ما نرسیده است ولی این ترکیب در اسکندر نامه نظامی گنجوی به گونه‌ای آمده که این احتمال را مطرح می‌کند که شاید همچون گنج ویژه جمشید و خسرو پرویز مستند بر داستان یا منبعی بوده است^{۱۸} و چه بسا خاقانی نیز از آن بهره گرفته باشد.

گر زال نهاد پر سیمرغ بر تیر، هلاک صفدران را (ص ۳۴)

اینکه زال، پر سیمرغ را در بن تیر خویش بسته باشد، در شاهنامه، منظومه های پهلوانی که زال در آنها حضور دارد (مانند بهمن نامه، شهریار نامه و جهانگیرنامه) و داستانهای نقلی و مردمی دیده نمی‌شود و شاید مستند بر منبع یا داستانی نباشد بلکه خاقانی به مناسبت ارتباط زال با سیمرغ و پر این پرنده که هنگام دشواریها سبب آمدن او نزد زال می‌شد و نیز رسم گذاشتن پر عقاب در سوار تیر در گذشته، این تصویر را ساخته است.

«شنوده آمده است که کیقباد پادشاه را فرزندی بالغ که دلایل بهروزی و مخایل پیروزی در ناصیه او می‌دید، ناگاه فرورفت، کیقباد بر مصیبت آن جگر گوشه از اثنای ملک گوشه گرفت ... لقمان حکیم که قدوه دینیان و پیشوای پیشینیان بود، خبر یافت، به حضرت کیقباد تعزیت نامه فرستاد که ...» (خاقانی، ۱۳۶۲: ص ۵۹) در اوستا، متون پهلوی و منابع پارسی و عربی از

فرزندان کیقباد غیر از کاووس، تقریباً اطلاعی بیش از ذکر نام آنها نیست (صفا، ۱۳۶۳: ص ۴۹۸ و ۴۹۹). بر این اساس شاید اشاره خاقانی از نوع داستانهای بر ساخته ذهن شاعر یا نویسنده برای بیان مقاصد تعلیمی و اندرزی باشد که نمونه های دیگری نیز در ادب پارسی دارد^{۱۹} و لزوماً نباید به دنبال مأخذ آنها در تواریخ روایی ایران بود. جالب اینکه در داستان منشآت، خاقانی لقمان حکیم را هم روزگار کیقباد دانسته که در بحث اختلاط و معاصرت شخصیت‌های ایرانی و سامی یا به تعبیری، ملی و دینی قابل توجه است:

کاووس در فراق سیاوش به اشک خون با لشکری چه کرد بتنها من آن کنم

(ص ۷۸۹)

بر بنیاد شاهنامه و منابع رسمی و عامیانه دیگر، معلوم نیست که کاووس با اشک خونین خویش در سوگ سیاوش، بتنهایی با لشکری چه کرده و تلمیح خاقانی ناظر بر چه داستانی است. پیشتر دکتر کزازی نیز به روشن نبودن منظور خاقانی در این اشاره، توجه کرده‌اند (کزازی، ۱۳۷۸: ص ۸۲۱).

«زردشت وار از جناب رستم دستان به حضرت گشتاسب شاه ایران رسیده و قبول یافته» (خاقانی، ۱۳۶۲: ص ۱۵۳). در هزار و چند بیت دقیقی در شاهنامه این گشتاسب است که پس از پذیرش دین بهی از زرتشت:

نیامد بسی روزگاران بر او که خسرو سوی سیستان کرد روی
که آنجا کند زند و استا روا کند موبدان را بر آن بر، گـوا

(فردوسی، ۱۳۷۵، ۹۸۵/۱۶۹ و ۹۸۶)

نه اینکه طبق نوشته خاقانی، زرتشت از نزد رستم به درگاه گشتاسب آمده باشد. تنها ارتباطی که نگارنده بین شخصیت زرتشت و سیستان یافته، این است که بعضی از محققان مانند نیولی، مولتون و گیگر زادگاه این پیامبر را سیستان دانسته‌اند^{۲۰} که طبعاً سیستر برای گسترش آیین خویش به نواحی دیگر (و مثلاً بارگاه گشتاسب) رفته است (البته بر پایه این نظریه) اما آشکار نیست که خاقانی از کدام منبع یا روایت استفاده کرده است:

در فلان تاریخ دیدم کز جهان چون فروشد بهمن اسکندر بزاد

(ص ۸۵۹)

درباره تولد و نژاد اسکندر روایات گوناگونی وجود دارد. در شاهنامه، او نتیجه ازدواج داراب، پسر بهمن، با ناهید، دختر فیلقوس رومی است^{۲۱} و در واقع نوه بهمن محسوب

می‌شود. پس براساس این داستان به دنیا آمدن او نمی‌تواند همزمان با مرگ یا کشته شدن بهمن (فرورفتن او در کام اژدها) باشد، از این جهت احتمالاً اشاره خاقانی بر روایتهایی مبتنی است که این دو (بهمن و اسکندر) را هم نژاد نمی‌دانند چون در این صورت همزمانی مرگ و زادن آنها امکانپذیر است اما نگارنده پس از جستجوی بسیار، در هیچ منبعی به چنین موضوعی بر نخورد و مشخص نیست که خاقانی به گفته خودش (در فلان تاریخ دیدم) در کدام تاریخ این داستان را دیده است. حتی اگر به استناد برخی منابع که بهمن اسفندیار را همان اردشیر اول پسر خشایار هخامنشی تصور کرده اند، (Khaleghi Motlagh, 1989:P.489), بهمن مذکور در بیت خاقانی را اردشیر هخامنشی بپنداریم باز مقصود حاصل نمی‌شود؛ چون اردشیر در (۴۲۴ ق.م) در گذشته (رجبی، ۱۳۸۱: ص ۷۱) و دوره زندگی اسکندر حدود (۳۵۶ ق.م - ۳۲۳ ق.م) بوده (کیوانی، ۱۳۷۷: ص ۳۴۹) که فاصله‌ای تقریباً صد ساله است. تنها نکته نزدیک این است که در پاره‌ای از موارد، شخصیت بهمن با اردشیر دوم نیز در آمیخته (پیرنیا، ۱۳۷۷: ص ۱۳۶ و ۱۳۷: صفا، ۱۳۶۳: ص ۵۳۹) و مرگ اردشیر دوم در سال (۳۵۸ ق.م) بوده است (بریان، ۱۳۸۱: ص ۱۰۷۴) که کمترین فاصله را با تاریخ تقریبی به دنیا آمدن اسکندر دارد:

زاده بهرام گور کور که او شد
عزت بهرام برقرار بماناد

۱۷



(ص ۸۷۰)

با این ضبط، منبع تلمیح و داستان روشن نیست چون ظاهراً در جایی از فرزند نابینای بهرام گور یاد نشده است، نسخه بدلها نیز در حلّ معنا و موضوع اشاره یاری رسان نیست. دکتر کزازی در دیوان ویراسته خویش (ص ۱۱۳۷) مصراع را به صورت: «زاده بهرام، گور گور اگر شد.» خوانده و توضیحی در حاشیه افزوده‌اند.

فهرست کوتاهی از کسان، عناصر و داستانهای متنوع شاهنامه‌ای در آثار خاقانی چنین است:^{۲۲} گیومرث (نخستین پادشاه بودن)، هوشنگ، تهمورث، جمشید (تخت، جام، ارّه شدن به دست ضحاک)، ضحاک (لقب بیوراسپ، ماردوشی، خوردن مغز سر جوانان) فریدون (گنج، نبرد با ضحاک)، کاوه، درفش کاویان، آبتین، گاو برمایه، شم، گرشاسپ، سام (دهای او)، زال (راندن سام او را و پرورش نزد سیمرغ، لقب دستان، دانش، مهارت تیراندازی، زاری بر مرگ رستم، گرفتاری در قفس بهمن)، سیمرغ، رستم (لقب تهمتن، درع، هفت خان، کشتن سهراب، نبرد با پیلسم، شبیخون شبانه بر افراسیاب، جنگ با اسفندیار)، کیقباد، کاووس، دیوان مازندران، ارژنگ دیو، دیو سپید، رخس، افراسیاب، سرخاب (سهراب) سیاوش (نام اسپ، فر، آتش

آزمون کاووس، احتمالاً رویدن گیاه از خون او، کین خواهی کشته شدن وی)، فرامرز، کیخسرو (جام جهان نما) فرنگیس، گیو (آوردن کیخسرو به ایران)، گسته‌م، گرگین، آرش (تیراندازی او)، بیژن (گرفتاری در چاه افراسیاب)، منیژه، پیران (شبیخون بر سپاه ایران)، نبرد یازده رخ، لهراسپ، گشتاسپ (یاری خواستن از اسفندیار برای رها کردن دختران) جاماسپ (درایت وی)، اسفندیار (رویین تنی، داستان هفت خان و رویین دژ)، کتایون، بهمن (فرورفتن در کام ازدها) و همای. از این میان در دیوان خاقانی - که بیشترین تلمیحات شاهنامه‌ای در بین آثار شاعر در آن است - جمشید و جم با حدود ۶۵ بار کاربرد، پر بسامدترین شخصیت شاهنامه‌ای است اما از آن جایی که نام و داستانهای این پادشاه در دیوان خاقانی - همچون برخی متون دیگر - با حضرت سلیمان (ع) و روایات او در آمیخته است، در بیشتر این موارد مراد خاقانی به قراین موجود در بیت یا ابیات حضرت سلیمان (ع) است نه شهریار اساطیری ایران و بر همین بنیاد باید رستم و تهمتن را با مجموع تقریباً ۵۸ بار استعمال و سپس زال ۲۷ بار و کیخسرو ۲۶ بار را دارای بیشترین بسامد دانست (درباره این بسامدها، هم چنین ماهیار، ۱۳۷۶: ص ۱۳: اسلامی نژاد، ۱۳۷۲: ص ۱۸۵؛ نوریان، ۱۳۸۰: ص ۲۳) که این ترتیب با در نظر گرفتن تحفه‌العراقین و منشآت نیز تقریباً ثابت است.

بی‌تردید، شاهنامه فردوسی اصلی‌ترین منبع تلمیحات حماسی - اساطیری خاقانی بوده اما هرگز در این باره یگانه اثر مورد استفاده او نبوده است بلکه همان گونه که در بخش نخست ظرایف تلمیحات شاهنامه‌ای ملاحظه شد، اشاراتی در آثار این شاعر وجود دارد که مأخذ آنها را باید بیرون از شاهنامه و در متونی چون: تاریخ طبری، غررثعالبی، مجمل‌التواریخ، گرشاسپ‌نامه، بهمن‌نامه، و آثاری از این سان جست. درباره منظومه‌هایی مانند گرشاسپ‌نامه و بهمن‌نامه که شاید در مقایسه با منابع منثور تاریخی، شهرت و رواج کمتری در آن روزگار داشته است، اشاره به این نکته لازم است که حداقل در باب بهره‌گیری خاقانی از گرشاسپ‌نامه می‌توان با احتمال بیشتری نسبت به مثلاً بهمن‌نامه سخن گفت؛ چون اسدی توسی، اثر خویش را تقریباً هفتاد سال (سال ۴۵۸ هـ. ق) پیش از تولد خاقانی (۵۲۰ هـ. ق) در همان محدوده جغرافیایی محل زندگی وی (نخجوان) به پایان رسانده و طبیعی است که نسخه‌هایی از آن در دربارهای آن نواحی - که فرهنگ ایران و ایران‌گرایی در آنها غالب بوده است - موجود و برای شاعران برجسته‌ای بسان خاقانی قابل دسترس باشد. در دیوان خاقانی غیر از نمونه گرشاسپ و شم، در دو جا از درخت سخنگوی واق واق ذکری به میان آمده است که تفصیل

داستان آن در سفرهای شگفت آمیز گرشاسپ نامه دیده می‌شود (اسدی توسی، ۱۳۱۷: ص ۱۷۲) و بعید نیست که خاقانی بدان نظر داشته است:

همچون درخت وقواق، او را طیور، گویا
بر فتح شاه کرده، الحمدلله از بر
(ص ۱۹۳)

بسی نماند که بیروح در زمین ختن
سخن سرای شود چون درخت در و قواق
(ص ۲۳۴)

تلمیح در معنای کلی و گونه‌های مختلف آن به چند منظور در آثار ادبی به کار گرفته می‌شود؛ از جمله: ایجاد زبان شعری، اغراق، اشاره به حوادث تاریخی عصر، ایجاز در گفتار، معنی آفرینی، رمزپردازی و مفاخره (شمیسا، ۱۳۷۸: ص ۳۶-۳۹؛ عباس پور، ۱۳۷۶: ص ۴۰۴). خاقانی نیز بر این اساس از تلمیحات وسیع و گوناگون شاهنامه‌ای خود، استفاده‌های متنوعی کرده است. او گاه این اشخاص و داستانها را برای تبیین مسائل حکمی و تعلیمی به کار می‌برد؛ برای نمونه:

لهو و لذت دو مار ضحاکند
هر دو خونخوار و بی گناه آزار
(ص ۱۹۸)

چو بیژن داری اندر چه محسب افراسیاب آسا

که رستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش
(ص ۲۱۳)

«نه این دژ رویین زنگار خورد^{۲۳} را چون اسفندیار به هفتخوان [خان] آه سحرگامی بخواهی گشادن» (خاقانی، ۱۳۶۲: ص ۷). احتمال دارد خاقانی در این نوع کاربردها از سنایی تأثیر پذیرفته باشد که نخستین تأویل‌گر و نماد پرداز حکمی - عرفانی عناصر شاهنامه‌ای در شعر پارسی است و خاقانی هم در بین شعرا بیشتر بدو توجه داشته است.^{۲۴} گاهی تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی برای تصویرسازی (برای هر دو دسته از مفاهیم عینی و ذهنی) استعمال می‌شود:

شرع به دوران تو رستم گاه وجود
ظلم به فرمان تو بیژن چاه عدم
(ص ۲۶۲)

شب چاه بیژن بسته سر، مشرق گشاده زال زر

خون سیاوشان نگر، بر خاک و خارا ریخته

(ص ۳۷۷)

مورد کاربرد دیگر، کنایات و تمثیلهایی است که برای بیان بهتر و هنری مقصود از این تلمیحات ساخته می‌شود:

هر شیر خواره را نرساند به هفت خوان [خان] نام سفندیار که ماما برافکند

(ص ۱۳۹)

«چون شفاعت رستم توران ستان در میان آمد، بیژن اگرچه خشم آلود باشد در خطای گرگین خط عفو فرماید کشیدن» (خاقانی، ۱۳۶۲: ص ۳۱۵).

یکی از نمونه‌های جالب، مواردی است که خاقانی از این اشارات برای وصف حال خویشتن و بعضاً خودستایی بهره می‌گیرد و خود را به یلان شاهنامه همانند می‌کند:

در مقام عزّ عزّت در صف دیوان عهد راست گویی رستم پیکار و عنقا پیکرم

(ص ۲۴۸)

کاوه‌ام پتک زنم بر سر دیو در دکان کوره و سندان چه کنم

(ص ۲۵۳)

من رستم کمان کشم اندر کمین شب خوش باد خواب غفلت افراسیابشان

(ص ۳۳۰)

آیا در پس این تشبیهات که خاقانی خود را با کسان شاهنامه‌ای همسان می‌انگارد، می‌توان جلوه‌ای از آن ویژگی برمنشی و خودبرتربینی را دید که گویا بدان مبتلا بوده است؟ (برای این موضوع زرین کوب ۱۳۷۴: ص ۱۸۷-۱۸۹؛ کزازی، ۱۳۸۱: ص ۷۵-۸۱؛ کزازی، ۱۳۶۸: ص ۲۱۶-۲۱۸) چون ظاهراً در اشعار قصیده سرایان دیگر این نوع استفاده از تلمیحات شاهنامه‌ای یا وجود ندارد و یا بسامد آن از شواهد دیوان خاقانی کمتر است. در این باره غیر از نمونه‌های مربوط به وصف حال که جنبه فخریه ندارد (دیوان، ص ۲۴، ۵۷، ۱۵۴، ۲۴۰ و ...). یک شاهد قابل توجه نیز دیده می‌شود که خاقانی در آن عناصر شاهنامه را بر عکس مفاخرات، برای اظهار خاکساری و حقارت خویش آورده است:

هم دم هاروت و هم طبع زن بربط زنم افعی ضحاکم و ریم آهن آننگرم

(ص ۲۴۹)

هر چند که غزل، بیشتر عرصه ظهور تلمیحات اسلامی یا به تعبیر دقیقتر، سامی است، وسعت آگاهیهای فرهنگی - ادبی خاقانی و اشراف کامل وی بر مضامین حماسی - اساطیری،

عامل و انگیزه مهمی بوده تا او تلمیحات شاهنامه‌ای را به دور از بار نمادین عرفانی آنها - که پیشتر در غزل سنایی استفاده شده بود - در غزلیات خویش نیز به کار گیرد و این، کاربرد مهمی است که بعدها در اوج غزل عاشقانه پارسی یعنی شعر سعدی هم دیده می‌شود:

در معرکه عشق تو عقلم سپر افکند کان حمله که او آرد رستم نپذیرد
(ص ۶۱۴)

شرط صبحی بود گاو زر و خون رز خون سیاوش بده، گاو فریدون بیا
(ص ۶۱۹)

مار ضحاک است زلفت کز غمش قصد شادی هر زمانی می‌کنم
(ص ۶۴۱) ۲۵

کجا یارم که با تو باز کوشم که تو با رستم ای جان هم نبردی
(ص ۶۸۵)

در سیر غزل پارسی، این موضوع جای تحقیق دارد که نخستین بار چه کسی شخصیتها و مضامین شاهنامه‌ای را در غزل غیر عرفانی وارد کرده است. تا آنجا که نگارنده بررسی کرده در غزلیات سنایی، فقط یک کاربرد مجازی - آن هم احتمالاً - از تلمیحات شاهنامه‌ای وجود دارد^{۲۶} و جمال الدین اصفهانی، شاعر هم روزگار خاقانی، نیز یک بار «مملکت جم» را در غزلی زمینی به کار برده که البته ممکن است منظورش حضرت سلیمان (ع) باشد^{۲۷}. در غزلیات انوری و غزلهای اصیل و حتی مشکوک نظامی (طبق تحقیق مرحوم وحید دستگردی) چنین کاربردی به نظر نمی‌رسد و از این روی، کار خاقانی توجه برانگیز است.

خاقانی حتی در اشعار عربی خود هم تلمیح شاهنامه‌ای دارد:

الوذ بذی التاجین کبخسرو الهدی تذلل له ایران و الترتک تخشع
(ص ۹۵۸)

یک نوع کاربرد هنری ویژه که از شخصیتهای شاهنامه‌ای در دیوان خاقانی دیده می‌شود این است که وی در ترکیب سازی از این نامها^{۲۸} برای ستایش ممدوح، نام پهلوان یا پادشاهی را که در قالب ترکیب وصفی به کار برده است، مجدداً موصوف برای صفت مرکب دیگری قرار می‌دهد؛ برای نمونه در این بیت:

جمشید سام عصمت، سام سپهر سطوت دارای زال همت، زال زمانه داور
(ص ۱۹۳)

سام و زال که به ترتیب در ترکیبات «سام عصمت» و «زال همّت» در قالب صفت به کار رفته‌اند، خود، موصوف برای دو ترکیب «سپهر سطوت» و «زمانه‌داور» واقع شده‌اند. در این بیت نیز همان معادله رعایت شده است:

خسرو سام دولتی، سام سپهر صولتی
رستم زال دانشی، زال زمانه داوری
(ص ۴۳۰)

یکی از رایجترین گونه‌های استفاده از تلمیحات شاهنامه‌ای در ادب پارسی که تقریباً به صورت سنت ادبی نیز درآمده، بهره‌گیری از این کسان و داستانها در مدایح است. خاقانی هم به پیروی از این رسم در دو زمینه بدین کار پرداخته است: نخست در ستایش شخصیت‌های دینی و نزدیکان خویش، مثلاً در نعت پیامبر اسلام (ص) در تحفة العراقین می‌گوید:

در دل غم ازدها نیارم
کافریدونی درفش دارم (ص ۲۳۸)
یا در وصف خلفای عباسی، آنها را بسان فریدون جویای بزرگی و بزرگواری می‌داند:
چون فریدون مکارم آموز
چون اسکندر مکانت اندوز (همان، ص ۱۰۴)
و در مدح عمومی خویش، کافی‌الدین عمر، در همان مثنوی چنین از داستان سیمرغ و زال استفاده می‌کند:

مسکین پدرم ز جور ایام
افکند مرا چو زال را سام
او سیمرغی نمود در حال
در زیر پرم گرفت چون زال (ص ۲۱۸)
جنبه دوم - و مهمتر - مدح و در مواردی معدود، مرثیه^{۲۹} فرمان‌روایان و مهتران حکومتی است که شواهد بسیاری دارد و بحث درباره آن مطلب تازه‌ای نیست اما آنچه در این باره اهمیت دارد، کیفیت برخورد شاعر با عناصر شاهنامه‌ای، به هنگام ستایش ممدوح است. در تاریخ ادبیات ایران، بطور کلی دو نوع استفاده از کسان شاهنامه‌ای در ستایش سروده‌ها دیده می‌شود: یا شاعران ممدوح را به این اشخاص تشبیه کرده‌اند و یا اینکه در مقام مقایسه، مخاطب مدیحه را بر آنها ترجیح داده‌اند (برای این موضوع ← مولایی ۱۳۷۹، ص ۱۵۸، ۱۲۹).
بررسی بسامدی موارد این استفاده‌ها در آثار شعرای گوناگون و یافتن ارتباطهای احتمالی آن با فضای فکری و موقعیت محیط زندگی شاعر از مباحث شایان توجه و تحقیق است. خاقانی در مدایح خویش هم تشبیه به کار برده است و هم ترجیح؛ برای نمونه از همانند سازی:
کیخسرو است شاه و همام است زال زر
مهلان او تهمتن توران ستان ماست
(ص ۸۰)

رستم توران ستان است این خلف کز فرّ او الدگر را ملک کیخسرو میسر ساختند
(ص ۱۱۳)

و از ترجیح:

یک سر موی از سگان درگهش بر هزبر سیستان خواهم گزید
(ص ۱۷۱)

سام نریمان چاکرش، رستم نقیب لشکرش هوشنگ هارون درش، جم حاجب بارآمده
(ص ۳۹۱)

ولی به رغم چنین برتری دادنه‌ای حتی تحقیرآمیز^{۳۰} در کل از نظر آماری در دیوان او مواردی که ممدوح به شخصیت‌های شاهنامه‌ای تشبیه شده (تقریباً ۷۶ بار) حدود سه برابر نمونه‌هایی است که بر آنها ترجیح داده شده است (تقریباً ۲۸ بار) و در منشآت نیز به همین سان، غیر از یک نمونه^{۳۱}، سایر موارد تشبیه و همانند انگاری است^{۳۲}. زمانی که این برخورد معتدل و احترام آمیز با شخصیت‌های شاهنامه‌ای را در آثار خاقانی با ترجیحات بسیار مدیحه سرایان دربارهای غزنوی (مانند عنصری) و سلجوقی (همچون معزی) و بی مهری‌های برخی از شاعران معاصر او نسبت به کسان شاهنامه در مناطق دیگر ایران بسنجیم و از سوی دیگر در نظر داشته باشیم که در روند تاریخی شعر پارسی از سامانیان به این سو، زیر تأثیر دو عامل گسترش باورهای دینی و نفوذ سیاسی حکومت‌های ترک نژاد از بسامد و نیز حرمت و اعتبار تلمیحات حماسی - اساطیری ایران کاسته شده است، (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ص ۲۴۳ و ۲۴۴). بطوری که یکی از ویژگی‌های سبکی قرن ششم را در حوزه فکری، مخالفت با تاریخ ایران پیش از اسلام و طعن شاهنامه دانسته‌اند (شمیسا، ۱۳۷۹: ص ۱۷۸)، بی تردید باید به دنبال دلایل این موضوع در آثار خاقانی بود و چون اصل مهم نقد جامعه شناختی این است که: «شک نیست که محیط ادبی از تأثیر محیط اجتماعی برکنار نتواند بود [و] افکار و عقاید و ذوقها و اندیشه‌ها، تابع احوال اجتماعی می‌باشد» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ج ۱، ص ۴۱ و برای ادامه بحث ← دیچز، ۱۳۶۶: ص ۵۴۳). سزاوار است که در بحث چگونگی کاربرد عناصر شاهنامه‌ای در مدح (تشبیه یا ترجیح) به مطالعه محیط اجتماعی شاعران پرداخته شود که این محیط در باب شاعران مدیحه سرا در دو معنای عام و خاص قابل بررسی است: در مفهوم عام، جامعه، شهر و ناحیه‌ای است که شاعر در کنار افراد دیگر در آن زندگی می‌کند و در معنای خاص - که ویژه این گروه از شعراست - ممدوحان و دربارهایی است که سراینده ملّاح بدانها وابسته است و



غالباً تأثیر بیشتری از جامعه بیرونی برپاره‌ای از اصول و مضامین شعری شاعر دارد. این هر دو مفهوم محیط، درباره خاقانی نیز مصداق دارد و لازم است که به اجمال بررسی شود. محل زندگی عمومی خاقانی یعنی شروان، ناحیه‌ای بود که از روزگار هخامنشیان و به صورت رسمی‌تر، دوره ساسانیان، ایرانیان و به تبع آن فرهنگ ایرانی در آنجا نفوذ کرده بودند (مینورسکی، ۱۳۷۵: ص ۲۰-۲۲) و خاندانهای حکومتی محلی آن، چنان زیر تأثیر فرهنگ ایرانی و متمایل بدان بودند که در اواسط سده سوم هجری، هیشم بن خالد که از فرمان‌روایان عرب نژاد شیبانی در شروان بود، عنوان ایرانی شروانشاه را بر خود نهاد و محمد بن یزید در اوایل قرن چهارم، تبار خویش را به ساسانیان رساند (دولت آبادی، ۱۳۷۰: ص ۷۹). پیشینه ورود و گسترش فرهنگ شاهنامه‌گی نیز در این ناحیه و مناطقی چون اران، نخجوان، گنجه و آذربایجان و تأثیر مطلوبش بر فضای فکری - فرهنگی این سرزمینها تقریباً به یک سده پیش از تولد خاقانی می‌رسید و این واقعیت، آشکارا از راه دیوان قطران تبریزی اثبات می‌شود. با این وصف بدیهی است که ساختار و علایق ذهنی و فکری خاقانی که در چنین محیطی پرورش یافته، کاملاً به سوی فرهنگ ایران و شاهنامه بگراید و بر بنیاد ارتباط مستقیم و انکارناپذیر موقعیت محیط و اثر ادبی، نشانه‌هایش را در آثار وی بر جای بگذارد که گذاشته است. این ارتباط و اثر پذیری از این نظر نیز می‌تواند تأیید شود که خاقانی قابلیت و علاقه خویش به بازتاب تأثیرات فرهنگی - ادبی محیط را در آثارش با انبوهی از اشارات و اطلاعات ترسایی برگرفته از محل زندگی‌شان داده است؛ آگاهیها و تلمیحاتی که به اعتقاد یان ریپکا «در ادبیات فارسی قرون اسلامی نادر است» (ریپکا، ۱۳۷۸: ص ۳۰). قرینه قابل توجه دیگر اینکه: محل زندانی که خاقانی مدتی در آن محبوس بوده است، دقیقاً معلوم نیست. در برخی تذکره‌ها آن را قلعه شیران دانسته‌اند و شاوران (شابران / شیران) یکی از شهرهای شروان بوده که در تعدادی از منابع تاریخی مانند آثارالبلاد زکریای قزوینی و دربندنامه، زندان - چاهی که افراسیاب، بیژن را در آن زندانی کرده بود، در آن شهر پنداشته شده و حتی قزوینی نوشته است که سنگ بزرگ سرپوش چاه - که طبق داستان شاهنامه، رستم آن را برداشت - در همان جا باقی مانده است (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ص ۴۲۴ و ۴۲۵). بر این اساس آیا نمی‌توان تصور کرد که خاقانی در قصیده ترساییه از زندانی در این ناحیه شکوه و به مناسبت باورهای مذکور، خود را به بیژن شاهنامه تشبیه می‌کند؟

چرا بیژن شد این در چاه یلدا (ص ۲۴)

گر آن کیخسرو ایران و تور است

به سخنی دیگر، احتمالاً در شکل‌گیری این تلمیح، یکی از معتقدات مردمی و محلی مربوط به تاریخی و واقعی انگاشتن کسان و داستانهای شاهنامه بر حادثه ذهنی شاعر اثر گذاشته است. درباره تأثیر فضای پیرامونی شاعر (در معنای عام) بر چگونگی برخورد وی با تلمیحات شاهنامه‌ای در مدح، این شواهد تأیید کننده نیز قابل ذکر است که طبق بررسی نگارنده در مدایح نظامی گنجوی (خمسه و قصاید اصیل)، فلکی شروانی و مجیرالدین بیلقانی که هر سه در جغرافیای اقلیمی و فرهنگی محیط زندگی خاقانی می‌زیسته‌اند، بدون استثنا بسامد تشبیه از ترجیح بیشتر است اما برای نمونه در اشعار سنایی غزنوی - که شاعر مورد احترام خاقانی بوده - از هفت مورد، تنها یک نمونه تشبیه است.

اصلی‌ترین ممدوحان خاقانی، شروانشاهان بوده‌اند که نژاد آنها به اعراب می‌رسید اما به دلیل اقامت طولانی در شروان و پرورش در فضای فرهنگ ایران، مدعی انتساب به شاهان و بزرگان ایرانی مانند بهرام گور، بهرام چوبینه، انوشیروان و شهریاران کیانی بودند^{۳۳} و به اندازه‌ای به ایران و ایرانی گرایش داشتند که در میان افراد این سلسله اسامی شاهنامه‌ای رایج بوده است؛ نامهایی چون: فریبرز، منوچهر، افریدون، فرخزاد، گرشاسپ، کیقباد، کاووس، هوشنگ و... (در این باره خلیل شروانی، ۱۳۷۵: ص ۲۳ (مقدمه)؛ رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ص هفت (مقدمه)؛ کوتی، ۱۳۸۲: ص ۳۲۹). همین تأثیر و تمایل موجب شده بود که دربار آنها یکی از مراکز حمایت و گسترش زبان و ادب پارسی در قرن ششم باشد. بر همین بنیاد، طبیعی است شاعرانی که وابسته و ستاینده شروانشاهان بودند، برای رعایت مصالح، خواستها و پسندهای ممدوح در شعر به عناصر ایرانی توجهی بسزا و در عین حال احترام‌آمیز داشته باشند و احتمال دارد که بسامد بیشتر تشبیه بر ترجمیحات در کاربردهای مدحی کسان شاهنامه‌ای در مدایح خاقانی و بطور کلی برخورد معتدل وی با این شخصیتها با علائق شاهنامه‌ای شروانشاهان و به تبع آن، فضای ایرانی دربار - که محیط زندگی کوچک خاقانی و برای شاعر مدیحه سرایی چون او، جامعه‌ای جداگانه و ویژه بوده است - مرتبط باشد زیرا: «برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره‌ها ... از نظر تاریخی به جو سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ص ۲۴۲). البته اینکه در بحث کیفیت تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی در مدح از شروانشاهان و نگرش فکری - فرهنگی آنها سخن می‌رود، بیشتر بدین دلیل است که ایشان ممدوحان اصلی خاقانی بوده‌اند و: «در پرورش خاقانی سعی وافی داشته‌اند» (فروزانفر، ۱۳۶۹: ص ۶۳۴) و گرنه وی در قصاید خویش بزرگان دیگری را نیز ستوده است (درباره

ممدوحان خاقانی ← فروزانفر، ۱۳۶۹: ص ۶۲۶-۶۳۹؛ کزازی، ۱۳۶۸، ص ۶۵-۱۲۹) که بررسی تمایلات و روحیات آنها بر پایه منابع تاریخی و تأثیر احتمالیشان بر چند و چون مضامین اشعار خاقانی - حتی در همین حوزه تلمیحات شاهنامه‌ای - شاید بتواند موضوع مقاله‌ای جداگانه باشد. پرسشی که با توجه به فراوانی تلمیحات شاهنامه و گاه نوادر این اشارات در قصیده‌های مدحی - و در اینجا اشعار خاقانی - به ذهن می‌رسد، این است که آیا مخاطبان اصلی این سروده‌ها (حاکمان و فرمان‌روایان) توانایی درک و دریافت تصویرهای گوناگون و معانی پیچیده برخی از این اشعار را داشته‌اند و حداقل در زمینه مورد بحث در این مقاله یعنی تلمیحات شاهنامه‌ای که مستقیماً با خود آنها ارتباط داشته و شاعر ستایشگر، ایشان را به شخصیت‌های حماسی - اساطیری تشبیه می‌کرده و یا بر آنها برتری می‌داده است، آیا با این اشارات و ظرایف آنها آشنایی داشته‌اند یا اینکه صلابت و پیچیدگی ظاهری شعر، دلیل حسن مدیحه در نظر آنها و سبب صله بخشی بوده است. درباره خاقانی و تلمیحات او، آیا نمی‌توان گفت که به علت ایرانگرایی شروانشاهان و رواج فرهنگ شاهنامه‌گی در شروان و مناطق اطراف آن، احتمال آشنایی این فرمان‌روایان با شاهنامه (داستانها و کسانش) وجود داشته است یا اینکه درباره این اشارات نیز مانند ابیات دشوار خاقانی باید با آن پژوهشگر همداستان شد که: «محقق است که امرای شروان از فهم بیشتر اشعار این سخن سرای توانا، برجسته و دانشور ناتوان بوده‌اند» (وزین پور، ۱۳۷۴: ص ۲۴۸).

در هر حال، افزون بر علاقه خاقانی به نشان دادن آگاهیهای خویش - که به عنوان ویژگی سبکی در شاعران ارانی مطرح می‌شود - فضای ایرانی شروان و دل بستگی شروانشاهان به مظاهر ایرانی درکنار میهن دوستی و ملی‌گرایی خود خاقانی - که بعضی از محققان از اشعار او دریافته‌اند (غلامرضایی، ۱۳۸۲: ص ۱۲۹) - در مجموع باعث شده که تلمیحات شاهنامه‌ای با دامنه‌ای وسیع و گوناگون در آثار او حضور یابد و این موضوع چنانکه اشاره شد به دیوان محدود نیست بلکه در نثر وی نیز نمودار است، خاقانی در منشآت خود شخصیتها و داستانهایی بسان کیومرث (ص ۷۶۱) سیامک (ص ۳۱۳) هوشنگ (ص ۳۱۳) جمشید (ص ۷۶۳) زال (ص ۵۶ و ۷۶) آرش (ص ۷۶۳) کیقباد و مرگ فرزند او (ص ۵۹) رستم (ص ۵۶ و ...) هفت خان رستم (ص ۳۲۶) نبرد رستم با تورانیان (ص ۳۲۶) رهانیدن رستم، بیژن را از چاه (ص ۳۱۵) زردشت و رستم (ص ۱۵۳) بهزاد سیاوخش (ص ۱۱۱) آوردن گیو، کیخسرو را به ایران (ص ۱۵۲) کیخسرو و جام جهان‌نمای او (ص ۷۶۱ و ۷۶۳) و هفت خان اسفندیار (ص

۲۲ و ۲۳) را به منظور مدح، تمثیل و بیان موضوعات حکمی به کار برده است. برای نمونه: «این اظهار مبالغت وفاق و اشفاق که خدایگان اسلام نصره الله با جناب معظم... می‌فرماید به معاضدت و ملک طرازی و معاونت کارسازی، همان مزاج دارد که تهمتن دیو مازندران گشای^{۳۴} در استخلاص احوال کاووس شاه فرمود. (ص ۳۱۵ و ۳۱۶)» یا: «خادم خواست که تهنیت نامه بنویسد و رویین دژ میمون را به معاونت اسفندیار عهد... تهنیت کند. (ص ۲۲ و ۲۳)» این موضوع در فرهنگ و ادب ایران، سزاوار تحقیق است که اشارات شاهنامه‌ای از چه زمانی در نثر پارسی وارد شده و کمّ و کیف سیر آن در انواع نثر چگونه بوده است.

خاقانی در مثنوی تحفةالعراقین هم که نخستین سفرنامه منظوم ادب پارسی است، به استفاده از تلمیحات شاهنامه‌ای - هر چند در مقایسه با دیوان و منشآت، بسیار کمتر - علاقه نشان داده است. در این منظومه، جمشید، ضحاک، فریدون، داستان رانده شدن زال و حمایت سیمرغ از او، رستم و کیخسرو، بیشتر در کاربردهای مدح، نعت، نکوهش و تمثیل دیده می‌شود؛ مانند

بسته کمران چو حلقه قد خم	کیخسرو و زال و سام و رستم (ص ۱۸۲)
گردون کبود جامه را بین	ضحاک مزاج و ازدها کیــــن
خورشید نسیج پوش بنگر	جمشید سخا و عدل پرور (ص ۱۹۹)

بی گمان، آثار خاقانی خصوصاً دیوان اشعار او از منظر تلمیحات شاهنامه‌ای یکی از مایه‌ورترین و متنوع‌ترین متون ادب پارسی است اما این نظر را: «که اسامی شخصیتها و پهلوانان شاهنامه، از کیومرث و طهمورث دیو بند گرفته تا خسرو پرویز و بهرام چوبینه در دیوان خاقانی بیش از هر دیوان دیگر شعر فارسی آمده است» (نوریان، ۱۳۸۰: ص ۲۱) شاید نتوان پیش از بررسی کامل و مقایسه دقیق آماری، درست دانست چرا که در اشعار قآنی شیرازی و صحبت لاری هم تلمیحات فراوان، گوناگون و نیز نادر شاهنامه‌ای وجود دارد و چه بسا قآنی که در قصیده سرایی به خاقانی نظر داشته و خود را حسان العجم و خاقانی ثانی نامیده است با گرایش بعمد و آگاهانه به اشارات شاهنامه‌ای بسیار، خواسته است دست کم در این حوزه بلاغی (تنوع و وسعت تلمیحات) از سلف نامدار خویش پیشی بگیرد.



پی نوشت

۱. برای این نمودار و توضیحات مربوط به آن، رک: ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، انتشارات سخن، چاپ دوم ۱۳۸۰، ص ۱۳۳-۱۴۶.
۲. مراد از تعبیر «تلمیحات شاهنامه‌ای» در این مقاله تنها اشارات برگرفته از شاهنامه فردوسی نیست بلکه تمام تلمیحات حماسی - اساطیری ایرانی به دلیل اهمیت و تشخیص اثر فردوسی در این حوزه با این عنوان نامیده شده است.
۳. این سبک امروز از سر مسامحه بیشتر «آذربایجانی» خوانده می‌شود که درست نیست. در این باره، رک: زرین کوب، ۱۳۷۸: ص ۱۱۹؛ خلیل شروانی، ۱۳۷۵: ص ۲۵-۲۷ (مقدمه): شمیسا، ۱۳۷۹، ص ۱۸۶.
۴. این کارها به ترتیب تاریخ چاپ عبارت است از: تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، سید علی اردلان جوان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول ۱۳۶۷ (چاپ سوم ۱۳۷۵) خاقانی و شاهنامه، عباس اسلامی نژاد، فصل نامه هستی، تابستان ۱۳۷۲، ص ۱۸۵ (در اینجا گزارش کوتاهی از تحقیق آمده و گویا اصل آن تاکنون چاپ نشده است). خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی، دکتر مهدی نوریان، نشر دانش، شماره ۹۸، پاییز ۱۳۸۰، ص ۲۰-۲۴.
۵. تمام ارجاعات اشعار خاقانی به دیوان تصحیح مرحوم دکتر سجادی است و در صورت استناد به چاپی دیگر، اشاره شده است.
۶. یکی از خاقانی پژوهان، نمونه‌هایی از این اشارات نادر در دیوان را آورده‌اند که بیشتر شامل تلمیحات دینی، تاریخی و داستانی است و ظرایف شاهنامه‌ای را در بر نمی‌گیرد. رک: معدن‌کن، ۱۳۷۸: ص ۷۴۰-۷۴۸.
۷. برای آگاهی کامل درباره شخصیت و کارهای گرشاسپ، رک: سرکاراتی، بهمن: بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران، نامه فرهنگستان، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۶، ص ۵-۳۸؛ ندیم، مصطفی: گرشاسب در پویه ادب فارسی، نشر ایرا، شیراز ۱۳۷۶.
۸. ز شم زان سپس اثرط آمد پدید
 گرشاسب هم فرزند اثرط است
 وزین هر دوشاهی به اثرط رسید (ص ۴۹/۸۲)
۹. در مقابل، نظامی دوبار در هفت پیکر، این داستان را «دوازده رخ» نامیده است

۱۰. از آهن یکی تنگ و کوتاه قفس
در آن بند کردند مر زال را
که زندان ندید آن چنان هیچ کس
چو مرغان مر آن هفتصد سال را
(ص ۵۳۶۳/۳۲۱ و ۵۳۶۴)

۱۱. در شرف نامه می گوید:

چو بهمن جوانی بر آن داردت
که تند اژدهایی بیو باردت (تصحیح دکتر
ثروتیان، ص ۲۱۱) و نیز رک: نظامی، ۱۳۷۶، خسرو و شیرین: ص ۴۲۶.

۱۲. نه دختری به بر تخت ملک چهر آراست
که بر بساطش بوسید گوهر اسکندر
(ص ۴۸۰)

۱۳. آقای اردلان جوان نوشته‌اند که خاقانی به داستان جنگ رستم و اسفندیار اشاره‌ای نکرده
است (اردلان جوان، ۱۳۷۵: ص ۸۳ و ۱۱۴) در حالی که این شاهد دقیقاً درباره بخشی از آن
داستان و مراد از خصم، اسفندیار است:

بی یاری زال و پرّ عتقا
بر خصم ظفر نیافت رستم

۱۴. در روایت نظامی، شیرین با دشنه خود را می‌کشد (نظامی، ۱۳۷۶، خسرو و شیرین: ص ۴۲۳)
اما در شاهنامه (فردوسی، ۱۳۷۴/۹/۲۹۱/۵۹۰) و اشاره کوتاه مجمل التواریخ (ص ۸۲) با زهر
جان می‌دهد که تلمیح خاقانی نیز مطابق با آنهاست.

۱۵. در یکی از شروح ابیات خاقانی آمده است: «چنان می‌نماید که دیو چهارم کنایه‌ای از صخر
جَنّی باشد که انگشتی سلیمان را دزدید اما بر من روشن نیست که چرا این دیو چهارم
خوانده شده است.» رک: کزازی، ۱۳۷۸: ص ۱۴۹؛ درباره «چهارم» در این بیت دو حدس کاملاً
احتیاط آمیز به نظر نگارنده می‌رسد، نخست اینکه: اگر این عدد «چهل» بود - که گویا در تمام
چاپها، همان «چهارم» است - شاید می‌توانست با چهل روزی که به روایت طبری، صخر جَنّی
انگشتی سلیمان را به چاره در اختیار داشت، مرتبط باشد. (برای روایت طبری
شمیسا، ۱۳۷۸: ص ۳۳۴ و ۳۳۵) ثانیاً: ارتباط میان «چهار» و «انگشتی» بدین صورت است که به
جمشید و سلیمان (ع) انگشتی با چهار نگین / مهر نسبت داده شده و این همان خاتم است که
دیو می‌دزد. در این باره رک: کریستن سن، ۱۳۷۷: ص ۴۵۰، یاحقی، ۱۳۷۵: ص ۲۵۳.

۱۶. این تعبیر به قرینه اصطلاح «رباعیات سرگردان» به معنی رباعیهایی که سراینده آنها نامعلوم
است، برای چنین تلمیحاتی به کار رفته است.

۱۷. در این منابع غالباً سخن از خوردن مغز سر انسانها بطور کلی و گاه مردان جوان است و هیچ اشاره‌ای به کودکان وجود ندارد.

۱۸. یکی از سپاهان و ری کرد یاد
 که گنج فریدون از آن جا گشاد
 (نظامی، ۱۳۶۸: ص ۵۰۹)

شدم بر سر تخت جمشیدوار
 ز گنج فریدون گشادم حصار
 (نظامی، ۱۳۷۹: ص ۲۲۰)

۱۹. مانند داستانهای فریدون با آهو و جمشید و حاجب در مخزن الاسرار نظامی و مرگ نازنینی از جمشید در بوستان سعدی و غیره.

۲۰. برای این نظریات که البته مورد پذیرش همه محققان دین زرتشت و ایران شناسان نیست، رک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۵: ص ۲۴؛ آشتیانی، ۱۳۷۴: ص ۵۴-۵۶.

۲۱. این روایت با تفاوتی اندک از سوی مورخانی چون: طبری، یعقوبی، ابن اثیر، گردیزی و ... هم نقل شده است. رک: صفوی، ۱۳۶۴: ص ۳۳-۳۵.

۲۲. در این فهرست، اشخاص و روایتهای تاریخی - داستانی مانند اسکندر، بهرام گور، بهرام چوبینه و ... که دربخش نوادر تلمیحات، مطرح شده‌اند، ذکر نشده و صرفاً شخصیتها و مضامین حماسی - اساطیری مورد نظر بوده است.

۲۳. مشابه این تعبیر و تصویر در قصاید خاقانی هم آمده است:
 زیر این رویین دژ زنگار خورد هر سحرگه هفت خوان [خان] خواهم گزید
 (ص ۱۷۰)

۲۴. چنانکه می گوید:
 بدل من آدمم اندر جهان سنایی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد (ص ۸۵۰)
 ۲۵. سعدی نیز گفته است: در شکنج سر زلف تو دریغا دل من / که گرفتار دوماست بدین
 ضحاک (ص ۵۷۷)

۲۶. این نه زلف است آن که او بر عارض رخشان نهاد
 جور ضحاک است کو بر عدل نوشروان نهاد
 (ص ۸۴۰)

۲۷. چون رخت مملکت جم نبود چون لبت معجز خاتم نبود (ص ۴۵۷)

۲۸. اساساً یکی از شگردهای هنری خاقانی در بحث انواع کاربرد تلمیحات شاهنامه‌ای، ترکیب سازی از نامهای شهریاران و پهلوانان است. برای این ترکیبات، رک: معدن، ۱۳۷۸ الف، ص ۹۹-۱۰۱ و ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲۹. برای مثال در سوگ امیر اسدالدین شروانی می‌گوید:

مدت عمر ار نداد کام سیاوش دولت کاووس کامکار بماناد

ور به اجل زرد گشت چهره سهراب رستم دستان کارزار بماناد (ص ۸۷۰)

۳۰. اصولاً خاقانی در مدح، مبالغه را به اوج می‌رساند و حتی بعضاً ترک ادب شرعی نیز می‌کند (دیوان، ص ۱۱۲ و ۴۳۷) و این نکته‌ای است که یان ریپکا نیز بدان اشاره کرده است. رک: ریپکا، ۱۳۷۱: ص ۵۴۲ و ۵۴۳.

۳۱. «خدایگانی که در ممالک پروری و مکارم گستری هوشنگ و سیامک پرده دارش زبید. ص ۳۱۳»

۳۲. خاقانی گاه از شیوه ترجیح نه به منظور مبالغه در مدح، بلکه برای بیان اهمیت موضوعات حکمی و اخلاقی استفاده می‌کند، برای نمونه:

۳۳. چار دیوار عزلتی که تورااست بهتر از چار بالش جم دان (ص ۷۹۵)

درباره نسب شروانشاهان چند نظر وجود دارد. رک: خاقانی، ۱۳۷۸: ص سی و چهار (مقدمه)؛ مینورسکی، ۱۳۷۵: ص ۳۰۶؛ رئیس‌نیا، ۱۳۸۰: ص ۵۹ و ۶۰.

۳۴. صفت «دیو مازندران گشای» به جای «مازندران گشای» برای رستم کاربردی قابل توجه و تأمل است.

منابع

۱. آشتیانی، جلال‌الدین. زرتشت، مزدیسنا و حکومت، شرکت سهامی انتشار، چاپ هفتم، ۱۳۷۴.

۲. آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. اسطوره زندگی زرتشت، نشر چشمه، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۳. اردلان جوان، سید علی. تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ سوم ۱۳۷۵

۴. اسدی توسی. گرشاسپ نامه، تصحیح حبیب یغمایی، کتابفروش بروخیم، ۱۳۱۷.

۵. اسلامی نژاد، عباس. خاقانی و شاهنامه، فصل نامه هستی، تابستان ۱۳۷۲.

۶. افشار، ایرج. ختم الغرایب = تحفةالعراقین (نسخه مورخ ۵۹۳ وین)، معارف شماره ۴۷، مرداد - آبان ۱۳۷۸.
۷. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. فردوسی نامه، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
۸. انوری. دیوان، به اهتمام: محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۹. ایران شاه بن ابی الخیر. بهمن نامه، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۰.
۱۰. بریان، پیر. امپراتوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، نشر قطره و نشر و پژوهش فرزانه روز، ج ۱، ۱۳۸۱.
۱۱. پور داوود، ابراهیم. یشت‌ها، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
۱۲. پیرنیا، حسن. عصر اساطیری تاریخ ایران، ویرایش: سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، ۱۳۷۷.
۱۳. ثعالبی. شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر) پارسی گردان سید محمد روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۲.
۱۴. جمال‌الدین اصفهانی. دیوان، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۱۵. خاقانی. دیوان، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: دکتر ضیاء‌الدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
۱۶. خاقانی. دیوان، ویراسته دکتر میر جلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۱۷. خاقانی. دیوان (مطابق نسخه خطی ۷۶۳ هجری)، به اهتمام جهانگیر منصور، انتشارات نگاه، ۱۳۷۵.
۱۸. خاقانی. مثنوی تحفه العراقین، به اهتمام، تصحیح و تعلیقات دکتر یحیی قریب، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
۱۹. خاقانی. منشآت، تصحیح و تحشیه محمد روشن، کتاب فرزانه، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۲۰. خالقی مطلق، جلال. درباره عنوان داستان دوازده رخ، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار، ۱۳۸۱.

۲۱. خلیل شروانی، جمال. نزهه المجالس، تصحیح و تحقیق دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۲۲. دوستخواه، جلیل. اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، انتشارات مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.
۲۳. دولت‌آبادی، عزیز. سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۰.
۲۴. دیچز، دیوید. شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی - محمد تقی صدقیانی، انتشارات علمی، ۱۳۶۶.
۲۵. رئیس‌نیا، رحیم. تاریخ عمومی منطقه شروان (در عهد شروانشاهان)، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۰.
۲۶. رجبی، پرویز. هزاره‌های گم شده (خشایار تا فروپاشی هخامنشیان)، انتشارات توس، ج ۳، ۱۳۸۱.
۲۷. ریاحی، محمد امین. سرچشمه‌های فردوسی شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۲۸. ریپکا، یان، شعرا و نثر نویسان اواخر عهد سلجوقی و دوره مغول، تاریخ ایران (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: جی. آ. بویل، مترجم: حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ج ۵، ۱۳۷۱.
۲۹. ریپکا، یان. خاقانی، ساغری در میان سنگستان (زندگی، اندیشه و شعر خاقانی)، به کوشش جمشید علیزاده، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۳۰. زرین کوب، عبدالحسین. یادداشتی بر شرح قصیده ترساییه، دیدار با کعبه جان (درباره زندگی، آثار و اندیشه خاقانی)، انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
۳۱. زرین کوب، عبدالحسین. نقد ادبی، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
۳۲. زرین کوب، عبدالحسین. با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ نهم، ۱۳۷۴.
۳۳. سجادی، ضیا الدین. شاعر صبح (پژوهشی در شعر خاقانی شروانی)، انتشارات سخن، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
۳۴. سعدی. کلیات (براساس تصحیح و طبع شادروان محمد علی فروغی و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر)، به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، ۱۳۷۵.

۳۵. سنایی. دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، چاپ چهارم، بی تا.
۳۶. شریفی، جواد. خاقانی شروانی، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در قفقاز)، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۵، ۱۳۸۲
۳۷. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی، نشر آگه، چاپ هفتم، ۱۳۷۸.
۳۸. شمیسا، سیروس. فرهنگ تلمیحات، انتشارات فردوس، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
۳۹. شمیسا، سیروس. سبک‌شناسی شعر، انتشارات فردوس، چاپ ششم، ۱۳۷۹.
۴۰. صدیقیان، مهین‌دخت. فرهنگ اساطیری - حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۵.
۴۱. صفا، ذبیح‌الله. حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.
۴۲. صفوی، سید حسن. اسکندر و ادبیات ایران و شخصیت مذهبی اسکندر، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۴۳. عباس‌پور، هومن. تلمیح، فرهنگنامه ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۶.
۴۴. عباس‌پور، هومن. آذربایجانی (سبک)، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در قفقاز)، همان.
۴۵. عزیززاده، جمشید: ساغری در میان سنگستان (زندگی، اندیشه و شعر خاقانی) نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۴۶. غلامرضایی، محمد. سبک‌شناسی شعر پارسی (از رودکی تا شاملو) نشر جامی، ویرایش دوم، ۱۳۸۲.
۴۷. فردوسی. شاهنامه، (براساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۴۸. فردوسی. شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان، تهران، دفتر یکم، ۱۳۶۸.
۴۹. فردوسی: شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، با همکاری بیبلیوتکا پرسیکا، کالیفرنیا و نیویورک، دفتر دوم، ۱۳۶۹.
۵۰. فردوسی. شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک، دفتر سوم، ۱۳۷۱.

۵۱. فردوسی. شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک، دفتر چهارم، ۱۳۷۳.
۵۲. فردوسی. شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا و نیویورک، دفتر پنجم، ۱۳۷۵.
۵۳. فرنخ دادگی: بندهش، گزارنده، مهرداد بهار، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
۵۴. فروزانفر، بدیع الزمان: سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم، ۱۳۶۹.
۵۵. فلکی شروانی. دیوان، به اهتمام و تصحیح طاهری شهاب، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۵.
۵۶. قطران تبریزی. دیوان (از روی نسخه مرحوم محمد نخجوانی)، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۵۷. کریستن سن، آرتور. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیا، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، ۱۳۷۷.
۵۸. کزازی، میر جلال الدین. رخسار صبح، نشر مرکز، ۱۳۶۸.
۵۹. کزازی، میر جلال الدین. گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
۶۰. کزازی، میر جلال الدین. خود کم بین بر منش، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۳۶ و ۱۳۷، بهار و تابستان ۱۳۸۱.
۶۱. کندلی هریسچی، غفار. خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)، ترجمه میر هدایت حصاری، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۶۲. کوتی، سپیده. شروان، دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در قفقاز)، همان.
۶۳. کیوانی، مجد الدین. اسکندر، دایره المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۸، ۱۳۷۷.
۶۴. گردیزی. زین الخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۶۵. گنجینه (شرح حال نظامی و فرهنگ لغات و دیوان قصیده و غزل و رباعیات)، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۶۶. ماهیار، عباس. گزیده اشعار خاقانی، نشر قطره، چاپ پنجم، ۱۳۷۶.
۶۷. مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعرا بهار، کلاله خاور، چاپ دوم، بی تا.

۶۸. مجیر الدین بیلقانی. دیوان، تصحیح دکتر محمد آبادی، انتشارات موسسه تاریخ و فرهنگ ایران. تبریز، ۱۳۵۸.
۶۹. مختاری، محمد. اسطوره زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی)، انتشارات آگه، ۱۳۶۹.
۷۰. مرتضوی، منوچهر. فردوسی و شاهنامه، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۷۱. معدن کن، معصومه. (الف) پرتوی از هنر و خلاقیت خاقانی، ساغری در میان سنگستان، همان.
۷۲. معدن کن، معصومه. نگاهی به دنیای خاقانی، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۳، ۱۳۷۸.
۷۳. مولایی، محمد سرور. این که در شهنامه‌ها آورده‌اند ... ، ... ز دفتر نبشته گه باستان (درباره تناور درخت دانای توس)، مرکز خراسان شناسی، ۱۳۷۹.
۷۴. مینورسکی، و. تاریخ شروان و در بند، ترجمه محسن خادم، بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۷۵. مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۷۶. نظامی. خمسه، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۷۷. نظامی. شرف نامه، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۸.
۷۸. نظامی. اقبال نامه، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۷۹.
۷۹. نوریان، مهدی. آفرین فردوسی از زبان پیشینیان، فصل نامه هستی، اسفند، ۱۳۷۱.
۸۰. نوریان، مهدی. خاقانی بر خوان رنگین فردوسی، نشر دانش، شماره ۹۸، پاییز، ۱۳۸۰.
۸۱. وزین پور، نادر. مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی، انتشارات معین، ۱۳۷۴.
۸۲. یاحقی، محمد جعفر. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، انتشارات سروش و پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

83. Khaleghi Motlagh, D Jalal, Bahman, Encyclopaedia Iranica, edited by: Ehsan Yarshater, New York, 1989. vol.3